

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی
۱۱ دسمبر ۲۰۲۲

آقای امیر طاهری،

۲۱ آذر-قوس- ۱۳۲۵ روز کشتار مردم آذربایجان توسط ارتش شاهنشاهی ایران بود نه روز نجات آذربایجان!

در روزهای حساسی که جنبش انقلابی نوینی در ایران راه افتاده است و روزی نیست که ماموران نظامی و غیرنظامی و سپاه و بسیج و ارتش و غیره جوانان و حتی کودکان را در خیابان‌ها به گلوله نبندند؛ در زندان‌ها شکنجه و اعدام می‌کنند؛ اما با وجود این همه وحشی‌گری حکومت اسلامی و عواملش مبارزه قهرمانانه مردم، همچنان با قدرت ادامه دارد؛ در روزهایی که مردم سراسر ایران بیش از هر زمان دیگری به وحدت و همبستگی داخلی و بین‌المللی نیاز دارند؛ ناگهان گرایش‌های شوونیست و طرفداران احیای مجدد سلطنت در ایران، آن‌هم به شکل لمپنی نفرت‌پراکنی می‌کنند و صفوف مبارزه مردم علیه حکومت جهل و جنایت و ترور اسلامی، به‌ویژه در خارج کشور را با هوا کردن پرچم حکومت پهلوی خدشه‌دار می‌کنند و ریاکارانه این پرچم را به عنوان پرچم ملی غالب می‌کنند. هنوز خیلی‌ها از زندانیان سیاسی دوران پهلوی یادشان است که زیر این پرچم در زندان‌ها شکنجه شده‌اند و آسیب‌هایی جسمی و روانی دیده‌اند که آثار آن تا به امروز هم ادامه دارد.

رضا پهلوی به مناسبت ۱۶ آذر روز دانشجو، فراخوان اعتراض داده، در حالی که روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲ با فرمان پدر او ارتش شاهنشاهی به دانشگاه یورش برد و سه دانشجو را کشت و صدها تن دیگر را زخمی و زندانی کردند. رضا پهلوی به روی مبارک نمی‌آورد که روز دانشجو بزرگترین یادگار تاریخی جنایت و دانشجوکشی پدرش است. رضا پهلوی و طرفدارانش خواهان بازگرداندن سلطنت به ایران هستند و خود را وارث تاج و تخت می‌دانند اما هیچ‌کدام از جنایات تاریخی پدر بزرگش رضاخان و پدرش محمدرضا پهلوی را نه تنها محکوم نمی‌کنند، بلکه آن روزها را به عنوان روزهای جشن و سرور نیز تبلیغ و ترویج می‌کنند.



۲۱ آذر سالروز سرکوب حکومت ملی آذربایجان و فرقه دمکرات توسط ارتش شاهنشاهی است؛ فارغ از هرگونه تحلیل و تفسیری یک روز تلخ و سیاه تاریخی فراموش نشدنی برای مردم آذربایجان و همچنین جنبش‌های اجتماعی سراسر ایران است.

روز جمعه هجدهم آذر ۱۴۰۱ برابر با نهم دسامبر ۲۰۲۲، طبق روال روزانه سری به شبکه‌های اجتماعی می‌زدیم به مطلبی تحت عنوان «بیست‌ویکم آذر: روز نجات ایران»، به قلم آقای «امیر طاهری» برخوردیم که در سایت «ایندیپندنت فارسی» برخوردیم.

وی با شور و شوق می‌نویسد: «دستگاه دولتی ایران، توانست با بهره‌گیری از دیپلماسی حسین علا و سیدحسن تقی‌زاده، سیاستمداری احمد قوام، آرایش جنگی، رزم‌آرا و ارفع- و سرانجام خط قرمز کشیدن محمدرضا شاه پهلوی بر تجزیه، آنچه را غائله آذربایجان خوانده شد، به‌پایان برسانند.»

طاهری می‌افزاید: «بیش از ۷۵ سال است که ما ایرانیان، ۲۱ آذر را به‌عنوان «روز نجات آذربایجان» جشن می‌گیریم. اما اکنون که اطلاعات بیش‌تری در اختیار داریم، شاید بتوان گفت که ۲۱ آذر «روز نجات ایران» است. استالین خواستار ایجاد یک «ایرانشستان» شوروی در تمامی مناطق شمالی ایران بود. شاید به این امید که قدرت‌های غربی معامله‌ای برای تقسیم ایران را بپذیرند: شمال برای من، جنوب برای شما! بدین‌سان رویای ۱۰۰ ساله دو امپریالیسم دشمن ایران - یعنی بریتانیای کبیر و روسیه تزاری - واقعیت می‌یافت.»

امیر طاهری روزنامه‌نگار قدیمی و تحلیل‌گر سیاسی و نویسنده و از طرفداران سفت و سخت حکومت پهلوی، متولد ۱۹ خرداد ۱۳۲۱ در اهواز است. وی پیش از انقلاب ۱۳۵۷ و در دوران وزارت خارجه اردشیر زاهدی، خبرنگار دیپلماتیک روزنامه کیهان بود. وی در حال حاضر در «شعبه آمریکایی موسسه جان بولتون» و صفوف «رضا پهلوی» رکاب می‌زند.

هدف این مطلب پرداختن به افکار سیاسی آقای امیر طاهری نیست بلکه دقیقاً پرداختن به ادعای ایشان درباره وقایع تلخ و تکان‌دهنده فاجعه ۲۱ آذر ۱۳۲۵ است. ایشان پس از گذشت هفتاد و پنج سال باز هم به کشتار مردم آذربایجان توسط ارتش شاهنشاهی هورا می‌کشد و شادی می‌کند! چنین نگاهی آن‌هم در این روزهای حساس که ارتش و سپاه و نیروهای انتظامی و لباس شخصی به شهرها و روستاها، دانشگاه‌ها و مدارس و سایر مراکز کار یورش می‌برند و انسان‌های بی‌گناه از جمله کودکان را به گلوله می‌بندند بیش از همه یادآور انبوهی از جنایت‌های تاریخی حکومت‌های پهلوی پدر و پسر علیه مردم ایران است.

بیان حوادث تاریخی، اگر واقع‌بینانه و مسئولانه به وقایع تلخ و شیرین اتفاق افتاده صورت نگیرد نتایج مثبتی به بار نخواهد آورد و همچنان به توهم‌پراکنی و هوچی‌گری و اتهام‌زنی دامن خواهد زد. فراتر از آن، چنین نگاه مغرضانه‌ای به تاریخ، همچنان جامعه را به مسیر غلط رهنمون کرده و به تکرار فجایع تاریخی کمک می‌کند. از جمله توصیف و تشریح یکی از حوادث مهم تاریخی نه تنها در استان‌های آذربایجان شرقی و غربی، بلکه در ابعاد جامعه ایران در نیمه قرن بیستم، شاهد حوادث و منازعات گوناگونی جهت حق‌طلبی و آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی بودیم.

فرقه دموکرات آذربایجان (در آن دوره به سازمان‌ها و احزاب سیاسی فرقه نیز خطاب می‌کردند)، به رهبری جعفر پیشموری در تبریز، یکی از نمونه‌های مهم ساخت یک جامعه دموکراتیک و در راستای اهداف انقلاب انقلاب مشروطیت در سراسر ایران بود. نیروهای سیاسی و مردم آگاه آذربایجان همواره در دفاع از ایران و مبارزه برای آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی چه در دوران مشروطیت و چه در دوران جنگ‌های جهانی اول و دوم و در این اواخر در

دوران انقلاب ۱۳۵۷ و هم اکنون در انقلاب نوین مردم ایران علیه حکومت جهل و جنایت و ترور اسلامی ایران در برابر نیروهای سرکوبگر داخلی و خارجی، تاریخی سربلند و افتخارآمیز دارند.

در طول تاریخ، حکومت‌های ایران از نوع شیخ و شاه، همواره در همکاری با قدرت‌های بزرگ جهان همیشه به‌عنوان یکی از شیوه‌های اعمال سلطه و نفوذ در پی بهربرداری از اختلاف‌های ملی در ایران بوده‌اند تا از یک سو، ثروت‌های این جامعه را به تاراج ببرند و از سوی دیگر، نگذارند شهروندان ایران به آزادی و برابری واقعی دست یابند، همواره تلاش کرده‌اند بین شهروندان ایران اختلاف بیاندازند تا به راحتی آن‌ها را استثمار نمایند.

حال ببینیم واقعا مردم آذربایجان و یا کردستان چه می‌خواستند؟ در مدتی کمی که نیروهای دموکراتیک آذربایجان قدرت منطقه‌ای خود را به دست گرفتند چه کارهایی انجام دادند؟ رابطه آن با دولت‌هایی که به دلایل جنگی و ضعف حکومت مرکزی وارد ایران شده بودند بودند از جمله شوری چه رابطه‌ای داشتند؟

در مقاله پیش رو سعی شده است به دلایل و شرایط سیاسی و اجتماعی پیدایش فرقه دموکرات آذربایجان، رویکرد دولت و ارتش پهلوی در قبال مطالبات دموکراتیک مردم پرداخته شود.

انقلاب مشروطیت بیش از حدود صد و سه سال پیش، در سال ۱۹۰۶ میلادی، روی داد. پس از مرگ مظفرالدین شاه که فرمان مشروطیت را امضاء کرده بود، فرزندش محمد علیشاه مستبد، به دست لیاخوف و دیگر قزاق‌های روسی، مجلس را به توپ بست و بار دیگر، حاکمیت دیکتاتوری عنان گسیخته را در کشور برقرار کرد. در حادثه بمباران مجلس، تعدادی از مدافعین آن به قتل رسیده و بسیاری دیگر، مجروح شدند. برخی از مشروطه‌خواهان، از جمله ملک المتکلمین و صور اسرافیل، به فرمان شاه مستبد، در باغشاه کشته شدند.

در پی کودتای محمدعلی شاه، در آن روزهای سیاه که صدای آزادی‌خواهی در سراسر ایران، شدیداً سرکوب شده بود، مردم تبریز به‌پا خاست و علیه سلطه و دیکتاتوری محمد علیشاه، پرچم مبارزه آزادی‌خواهانه را بلند کردند. تحت رهبری «مرکز غیبی» که در راس آن کمونیست مبارز، «علی مسیو» قرار داشت و با چهره‌های سرشناسی همچون ستارخان، باقرخان، حسین باغوان و حیدر عمواغلی و...، این شهر یازده ماه تمام در مقابل هزاران تن از لشکریان حکومت مرکزی، با قامتی استوار و به یاد ماندنی ایستاد. سرانجام مردم تبریز با مقاومت و جان‌فشانی با شکوه خود، مسلحانه جنگیدند و مشروطیت را به ایران برگرداند.

پس از انقلاب مشروطیت و تحت تأثیر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، جنبش‌های ضداستبدادی و آزادی‌خواهی مهمی به‌وقوع پیوست که در آن‌ها خیزش مردم آذربایجان، نقش برجسته‌ای ایفا کرد. اما متأسفانه در پی شکست انقلاب مشروطیت ایران، قیام‌های آزادی‌خواهانه در گیلان، آذربایجان، کردستان، خراسان نیز، همه ناکام ماندند. در سال ۱۹۱۹، دولت انگلیس با هدف تسلط کامل بر ایران، قرارداد اسارت‌باری را به‌دست وثوق‌الدوله رئیس‌الوزرا و دیگر حامیان بومی خود، به مردم ایران تحمیل کرد. مردم معترض و برخی از نمایندگان مجلس معترض در مقابل این قرارداد استعماری و تحمیلی ایستادند و پیگیرانه علیه این قرارداد، مبارزه کردند. هنگامی که دولت انگلیس، با مقاومت مردم روبه‌رو شد این بار کوشید از راه دیگری بر امور اقتصادی و سیاسی ایران تسلط یابد. حاصل این سیاست‌های نهان و آشکار انگلیس با دولت ایران، سازمان‌دهی و اجرای کودتای نظامی ۳ اسفند سال ۱۲۹۹ شمسی بود که توسط سیدضیاء طباطبائی، روزنامه‌نگار وابسته و فرمانده قزاق رضاخان میرپنج به‌مرحله اجرا درآمد. سیدضیا، به پست نخست‌وزیری گمارده شد؛ اما حدود چهار ماه پس از کودتا، از مقامش عزل گردید و از کشور خارج شد. با استعفای این مهره استعمار انگلیس از نخست‌وزیری، تنها رضا خان قزاق بر در راس قدرت باقی ماند. بین کودتای انگلیسی‌ها و به‌قدرت رسیدن رضا خان تا سرنگونی کامل سلطنت قاجار، تنها چهار سال و چند ماه فاصله بود. در طول این مدت،

رضاخان با زور و سرکوب و قلدری قدرت خود را افزایش داد بهطوری که سرانجام، او بهجای شاهان قاجار بر تخت سلطنت نشست. رضا شاه پس از سال‌ها حکومت استبدادی و دیکتاتوری مطلق، سرانجام در شهریور سال ۱۳۲۰ شمسی، در اثر اشغال نظامی ایران توسط نیروهای متفقین و به دلیل همکاری با حکومت فاشیستی هیتلر، مجبور به استعفا و ترک ایران گردید.

در طول ۲۰ سال حاکمیت مستبدانه رضا شاه بر ایران، نه تنها همه دستاوردهای انقلاب مشروطیت بر باد رفت، بلکه کوچکترین اثری از آزادی و دموکراسی و عدالت و رفاه در این کشور، باقی نماند. به‌همین دلیل و نفرتی که مردم از او داشتند هنگامی که او به تبعید فرستاده شد احدی از او حمایت نکرد. در تمام مدت حاکمیت رضا خان، دهان‌ها بسته شد؛ قلم‌ها شکسته شد و همه آزادی‌خواهان در زندان‌های مخوف او، جان دادند و یا به دست جوخه‌های اعدام سپرده شدند. به طور کلی هرگونه آزادی‌خواهی و حق‌طلبی در نطفه خفه شد.

یک سیاست فاشیستی رضا شاه، ممنوع کردن زبان‌های مادری به غیر از زبان فارسی بود که به‌منظور تداوم حاکمیت دیکتاتوری خونین خود، سیاست شوونیسم فارس و نژادپرستی آریایی را با شدت هرچه تمام، دنبال می‌کرد.

وقتی رضاخان در نتیجه کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ شمسی به‌قدرت رسید، آهی در بساط نداشت. اما در طول ۲۰ سالی که بر تحت سلطنت و قدرت تکیه داده بود، صاحب ثروت‌های کلان بادآورده‌ای شد. او تا آن‌که قدرت داشت املاک زیادی را غصب کرد. چنان‌که در شهریور ۱۳۲۰ که مجبور به ترک ایران شد، صاحب حداقل دو هزار پارچه از آبادترین دهات در یک کشور بحران‌زده و ویران بود و بزرگترین مالک ارضی کشور محسوب می‌شد.

اطرافیان رضا شاه نیز مالک ده‌ها و صدها زمین و ارضی در کشور بودند. در حالی که دهقان فقیر و گرسنه ایرانی، زیر پلم و ستم دایمی حکومت رضا خان بودند و صدای دادخواهی‌شان به جایی نمی‌رسید.

در نتیجه سلطه و خودکامگی ۲۰ ساله رضاشاه، هرچه بیش‌تر بر دامنه سانسور و سرکوب، تهدید و زور، فقر عمومی و فلاکت روزافزون بر مردم محروم و ستم‌دیده، افزوده شد.

پس از تبعید رضا شاه از ایران و در حالی که آلمان هیتلری در جبهه‌های جنگ جهانی دوم، پی‌درپی شکست می‌خورد و نیروهایش از ایران رانده شدند، آزادی‌های نسبی سیاسی در کشور برقرار گردید؛ سانسور سست شد و روزنامه‌ها و جراید، مجال انتشار آزادانه پیدا کردند. جنبش‌های اجتماعی، سازمان‌ها و احزاب سیاسی و تشکلهای کارگری و جمعاعات، فعالیت‌های خود را از سر گرفتند.

در واقع در سال‌های آغازین سلطنت محمد رضا شاه، حکومتش چندان قدرتی نداشت و جرات نداشتند همچون گذشته به اجتماعات و تظاهرات احزاب و جمعیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حمله کنند. اما همچنان اقتصاد کشور خراب و زندگی مردم به‌ویژه کارگران و روستاییان فقیر، بسیار فلاکت‌بار بود. فقر، بیکاری، کمبود ارزاق عمومی و گرانی کمرشکن، روزگار توده‌های محروم شهری و فقرای روستایی سیاه کرده بود. در چنین اوضاع و احوالی جنبش‌های سیاسی مورد صحنه شدند و در نقاط مختلف کشور، از جمله در آذربایجان، در جهت خواسته‌ها و مطالبات بر حق خود، دست به مبارزه زدند. دهقانان که در شمار فقیرترین و ستم‌دیده‌ترین بخش‌های مردم کشور بودند، بیدار شدند و علیه بی‌حقوقی و ظلم و غارتگری نزدیکان دربار و مالکین، و رشومخواری مقامات و نهادهای دولتی و ژاندارم‌ها، به شورش و قیام روی آوردند. مبارزات دهقانان ستم‌دیده و حرکتهای اعتراضی و اعتصابات کارگری، همراه و همبسته شدند.

در چنین شرایط حساس تاریخی بود که فرقه دموکرات آذربایجان به رهبری جعفر پیشه‌سوری در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ تشکیل یافته بود، در روز ۲۱ آذر همان‌سال، با حمایت مردمی و سازمان‌دهی نیروهای مسلح شهر و روستا، قدرت

سیاسی را در دست گرفت. پیشه‌وری از رهبران برجسته حزب کمونیست ایران بود که به «جرم» آزادی‌خواهی و افکار کمونیستی، یازده سال از بهترین دوران زندگی خود را (از سال ۱۳۲۰-۱۳۰۹) در زندان‌های مخوف رضا شاه، در زیر شدیدترین فشارها و شکنجه‌ها گذرانده بود. به همین دلیل و همچنین به دلیل سابقه درخشان مبارزات سیاسی، پیشه‌وری یکی از چهره‌های شاخص و محبوب و مردمی آذربایجان بود. پایگاه اجتماعی فرقه دموکرات آذربایجان، کارگران، دهقانان فقیر و همچنین بخش‌هایی از مردم آگاه و هنرمندان و روشنفکران بود. روز دوشنبه ۱۲ شهریور ۱۳۲۴، فرقه دموکرات آذربایجان با انتشار بیانیه‌ای (مراجعت نامه) که به دو زبان آذربایجانی و فارسی نوشته شده و حاوی یک مقدمه و ۱۲ ماده بود رسماً تشکیل خود را اعلام نمود. چکیده اهداف این بیانیه عبارت بودند از: تقاضای آزادی داخلی و مختاریت مدنی برای مردم آذربایجان با حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران، تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی، تدریس زبان ترکی در مدارس آذربایجان، مصرف نیمی از مالیات‌های وصولی از آذربایجان در خود آذربایجان، افزایش کرسی‌های نمایندگان آذربایجان در مجلس به نسبت جمعیت آن، اصلاح روابط و حدود بین مالک و دهقان با در نظر گرفتن مصالح هر دو، مبارزه با بیکاری تلاش در جهت توسعه و ایجاد صنایع، تجارت و کشاورزی، مبارزه با رشوه و فساد در ادارات و... در پی تحولات دمکراتیک در آذربایجان بود که در کردستان نیز، فرقه دمکرات کردستان به رهبری قاضی محمد، قدرت را در دست گرفت. با وجود تفاوت‌ها و افکار سیاسی بین فرقه دموکرات آذربایجان و فرقه دموکرات کردستان، روابط خوب و دوستانه‌ای بین آن‌ها برقرار بود. در حالی که فرقه دموکرات کردستان افکار ناسیونالیستی و فرقه دموکرات آذربایجان، افکار سوسیالیستی و چپ داشت. فرقه دموکرات آذربایجان به مدت یک‌سال، یعنی تا آذر ۱۳۲۵ بر سر کار بود. در این مدت کوتاه، تغییر و تحولات عظیمی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در آذربایجان صورت گرفت.



سید جعفر جوادزاده مشهور به جعفر پیشه‌وری، رئیس دولت خودمختار آذربایجان

حکومت محلی و دمکراتیک فرقه دموکرات آذربایجان، آن‌هم در همسایگی شوروی، منافع دول امپریالیستی و ارتجاعی را در ایران انداخته بود، به خصوص فعالین آذربایجانی سعی داشتند جنبش دمکراتیک خود را به سراسر ایران و در همبستگی با سایر خلق‌های تحت ستم کشور گسترش دهند تا زمینه‌های ساختن ایرانی آزاد و پیشرفته و متمدن و مستقل فراهم گردد. رهبران و مقامات و نهادهای فرقه دموکرات آذربایجان، در مدت کوتاهی که مسئولیت داشتند با رفرم و اصلاحات انقلابی خود، سیمای تبریز و سایر شهرهای آذربایجان را به نفع توده‌های مردم تغییر دادند. در این شهر تاریخی بزرگ که دورانی پایتخت سلاطین ایلخانی بود، در دوران حاکمیت رضا خانی، بیکاری و فقر و گرسنگی، بیداد می‌کرد. اما فرقه دموکرات در دوارن حاکمیت کوتاه خود، با تمام قدرت دست به اقدامات سریع اقتصادی

و اجتماعی و فرهنگی را در شهر تبریز زد. در مدت یکسال، دهها مدرسه جدید تاسیس گردید؛ بسیاری از خیابانها آسفالت شد؛ آب لوله‌کشی راه‌اندازی شد؛ رادیو آغاز به کار کرد؛ دانشگاه تاسیس گردید؛ و در همه زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی دامنه آموزش عمومی، اقدامات چشم‌گیری به‌عمل آمد. فرقه در راستای آزادی زنان و حقوق برابر آنان با مردان، گام‌های بلندی برداشت شد. برای نخستین بار در تاریخ ایران، زنان آذربایجان دارای حق رای شدند. مدارس تحصیل و سواد آموزی و اکابر برای زنان دایر گردید. در عرصه مبارزه با بیکاری و فقر و فلاکت عمومی، فرقه با ایجاد کارخانه‌های جدید و بازسازی کارخانه‌های تعطیل شده، به اقدامات اساسی پرداخت. ویرانی‌های شهر ترمیم گردید و بهبود وضع زندگی اهالی آن، در اولویت فرقه قرار گرفت. در مدت زمان کوتاهی، در بسیاری از نقاط متروک و ویران شهر، مدارس و باغ‌های ملی و درمانگاه‌ها ساخته شد.

در تبریز و نقاط دیگر آذربایجان، در زمینه بهداشت عمومی نیز گام‌های موثر برداشته شد و بیمارستان‌ها و درمانگاه‌های رایگان برای خدمت به مردم، تاسیس گردیدند. فرقه دمکرات، دهات دولتی و املاک مالکینی که صاحبان آنها از ترس جنبش‌های دهقانی، به تهران فرار کرده بودند، به‌طور مجانی بین دهقانان تقسیم کرد. اراضی بزرگی که طی سال‌ها در دست مشتی ارباب و ژاندارم مهار شده بودند. بدین ترتیب، بیش از یک ملیون تن از دهقانان فقیر آذربایجان، صاحب زمین شدند.

یکی دیگر از کارهای مهم فرقه دمکرات، ایجاد دانشگاه تبریز بود که شامل دانشکده طب می‌شد.

از اقدامات مهم دیگر فرقه دمکرات، رسمی کردن زبان ترکی در مدارس و ادارات دولتی بود. رضاشاه در دوران حکومت دیکتاتوری خود، با زور و سرکوب، تنها زبان فارسی را بر کلیه مردمان غیرفارسی ایران از جمله مردم آذربایجان، در راستای اشاعه فرهنگ شوونیستی آریائی، تحمیل کرده بود.

در زمان حکومت یک ساله فرقه دمکرات در آذربایجان، زبان ترکی، زبان تدریس مدارس شد و کتاب‌های درسی به این زبان، انتشار یافت. همچنین در جهت اشاعه و رواج فرهنگ و هنر و ادبیات مترقی آذربایجانی، فرقه، گام‌های مثبت و موثری برداشت. روزنامه‌ها و کتاب‌ها و تصنیف‌های مدرن و ترقی‌خواهانه متفکرین و نویسندگان و شاعران و هنرمندان آزاداندیشی نظیر میرزا فتحعلی آخوندزاده، صابر میرزا، معجز شبستری و ... با تلاش نهادهای فرهنگی فرقه، در کتاب‌های درسی مدارس برای خود جایگاه مهمی پیدا کردند. حمایت و تشویق و ترغیب فرقه سبب شد که هر روز بر تعداد هنرمندان و شعرای آذربایجانی که به زبان مادری شعر می‌سرودند، افزوده شود.

همچنین در طول کوتاه مدیریت فرقه دمکرات، چاپ و انتشار روزنامه‌ها، مجلات و مجموعه اشعار آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه به زبان ترکی، در ارتقاء سطح آگاهی سیاسی توده‌های آذربایجان به‌ویژه ستم‌دیدگان و محرومان، نقش ارزنده‌ای ایفا کرد.

یکی دیگر از اقدامات مهم فرقه در زمینه فرهنگ و ادبیات، ایجاد ارکستر ملی آذربایجان و تشکیل گروه‌های عاشق‌ها بود. تاسیس رادیو تبریز، پائین آوردن قیمت اجناس مورد نیاز عمومی، تصویب و اجرای قانون مترقی کار و برقرار ساختن بیمه کارگران و کوشش ویژه در جهت تامین رفاه حال زنان کارگر، ایجاد خانه مدنیت(مدنیت انوی) در باغ گلستان تبریز، ایجاد سازمان‌های زنان و جوانان و برگزاری باشکوه کنکره دهقانان و دیگر اقدامات ترقی‌خواهانه، اقدامات مترقی و مثبتی بودند در جهت بیداری افکار و بهبود وضع زندگی روزمره عموم مردم.

اقدامات مثبت و مردمی و سازندگی که فرقه دمکرات در طول یک سال انجام داد کمترین آثاری از آنها در تهران پایتخت ایران، دیده نمی‌شد.

بی‌تردید این نوع اقدامات و فعالیت‌های مردمی و سازمان‌گر و آگاه‌گرا، شدیداً حاکمیت و ارتجاع داخلی و خارجی را به وحشت انداخته بود به‌طوری که به دنبال فرصت مناسبی بودند تا این جامعه نوین را نابود سازد. در همین راستا بود که دربار پهلوی پس از توافق با دول شوروی و بریتانیا و با حمایت دولت آمریکا، به آذربایجان لشکرکشی کرد و به شکل وحشیانه‌ای جنبش مترقی و دموکراتیک مردم آذربایجان را سرکوب و نابود کردند.

در روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵، ارتش مهاجم و ضد‌مردمی شاه، پس از قتل و کشتار در زنجان و میانه و دیگر نقاط آذربایجان، به قصد انتقام گرفتن از مردم تبریز، این شهر را به اشغال خود در آورد. حمله به فعالین فرقه دموکرات و مهاجرها و مردم آگاه، قبل از ورود ارتش به تبریز، آغاز شده بود. گروه‌های آدمکش وابسته به دربار پهلوی و اربابان فراری، مسلح به تفنگ و مسلسل و دشنه و قمه و ...، در کوچه‌ها و خیابان‌های تبریز عریه‌کشی می‌کردند و به تخریب منازل مردم و محل کار و کشتار معترضین و طرفداران فرقه دست می‌زدند. آن‌ها علاوه بر کشتار و غارت به دختران و زنان نیز تجاوز می‌کردند. به گفته شاهدان عینی در خیابان‌های مرکزی شهر از جمله در خیابان پهلوی، که در دوران حکومت فرقه دموکرات، خیابان پهلوی، خیابان ستارخان نامیده می‌شد، جنازه‌های فعالین فرقه، در پیاده‌روها روی هم انباشته شده بودند.

سال‌ها بعد، در زمان ملی شدن صنایع نفت و دوران حکومت دکتر مصدق، همین چاقوکشان و آدم‌کشان حرفه‌ای که در آذر ماه ۱۳۲۵ در کشتار فعالین فرقه انواع جنایت‌ها مرتکب شده بودند، با دشنه و قمه و پنجه بوکس به تظاهرات آرام و مسالمت‌آمیز مردم و مصدقی‌ها در خیابان‌های تبریز حمله برده و به ضرب و جرح آن‌ها می‌پرداختند.

پس از ورود ارتش ضدخلقی حکومت محمدرضا شاه به تبریز، آغاز شد. در طول چند ماه در آن سال وحشت و کشتار و جنایت، در حدود سی هزار تن زن و مرد و کودک و پیر و جوان آذربایجانی توسط ارتش ضدخلقی و آدم‌کشان حرفه‌ای طرفدار درباره کشته شدند. این یک قتل‌عام دهشتناک و بزرگی علیه بشریت بود. در تبریز، در آن ماه‌های رعب و وحشت در تاریخ مردم حق‌طلب و مبارزه آذربایجان، روزی نبود که چند تن از مبارزین فرقه در میدان اصلی شهر (ساعات قباغی) به چوبه دار آویزان نباشند. در شهرهای دیگر آذربایجان از جمله در سراب، اردبیل، خوی و ارومیه نیز، ارتش آدمکش از هیچ جنایت و وحشی‌گری فرو گزاری نکرد. در شهرها و روستاهای آذربایجان، ارتش مهاجم شاه در قتل و کشتار مبارزین فرقه، انواع اعمال ضد انسانی مرتکب شده و حتی از دریدن شکم زنان باردار و کشتن اطفال خردسال و شیرخوار نیز ابائی نداشت.

جنبش دموکراتیک خلق کرد نیز مورد تهاجم وحشیانه ارتش شاهنشاهی قرار گرفت و ارتش و مرتجعین با اعدام قاضی محمد، صدر فرقه دموکرات کردستان و دیگر مبارزین کرد، از مردم مبارزه کرد نیز انتقام سختی گرفتند. حدود چهل هزار تن از فعالین فرقه دموکرات آذربایجان که از مرز جلفا گذشته و به شوروی پناهنده شدند، از مرگ حتمی توسط جنایتکاران حکومتی، جان سالم بدر بردند.

پس از پایان جنگ جهانی دوم در اردیبهشت ۱۳۲۴، شوروی که یکی از کشورهای پیروز جنگ بود، وعده داده بود تا شش ماه پس از پایان جنگ، ارتش سرخ را از ایران خارج سازد؛ اما در انجام آن تعلل می‌کرد. به دنبال آن، دولت ایران از شوروی به دلیل خارج نشدن از ایران، به شورای امنیت سازمان ملل شکایت کرد. در ۱۰ بهمن ۱۳۲۴ قطع‌نامه دوم شورای امنیت سازمان ملل متحد درباره بیرون نرفتن ارتش شوروی از ایران تصویب شد. در این قطع‌نامه تنها به شوروی توصیه شد خاک ایران را ترک کند. با وجود صدور این قطع‌نامه، استالین که هدفش کنترل بر روی منابع نفتی شمال ایران بود، در ۳۱ خرداد ماه ۱۳۲۴ فرمانی مبنی بر کاوش معدن‌های نفت در شمال ایران صادر

کرد. همچنین در ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ پیشنهاد قرارداد ایجاد شرکت نفت شوروی و ایران به وسیله سادچیکف سفیر شوروی به قوام داده شد. (۱)

پیش از آن در شهریور ۱۳۲۴ فرقه دموکرات آذربایجان توسط جعفر پیشه‌وری در تبریز تشکیل گردید. اما باید توجه داشته باشیم در آن دوران بحران اقتصادی، شیوع قحطی، ناامنی و نابسامانی ناشی از سرکوب حکومتی و ادامه جنگ جهانی دوم و ضعف حکومت مرکزی یاد کرد. همه این عوامل به نارضایتی‌های عمومی علیه حکومت مرکز زد و موجب شورش در روستاها از جمله در شیشوان مراغه و آلان براغوش سراب شد. گفته می‌شود که بیش‌تر اعضای نظامی فرقه دموکرات از میان همین گروه‌های شورشی بودند. (۲)

علاوه بر جنگ و دخالت دولت‌های خارجی از جمله شوروی در ایران، جهالت و خشونت مقام‌های حکومت پهلوی در ایجاد چنین حوادث و درگیری‌هایی بسیار تأثیرگذار عمده و مهم بود. از جمله با سیاست‌های شوونیستی و فاشیستی، جلوگیری از نشر آثار ادبی به زبان آذری و زیر فشار قرار دادن فعالین آذری به خصوص در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، حقوق و فرهنگی بی‌تأثیر نبود. مردم آذری خواهان حراست از زبان و هویت انسانی‌شان در برابر فشارهای حکومت پهلوی، از اقدامات دولت مرکزی در ترویج زبان فارسی در مدارس به‌شدت معترض بودند. اساساً سیاست حکومت‌های پدر و پسر پهلوی به‌معنای نابودی نه تنها زبان آذری، بلکه همه زبان‌های رایج ایران غیر از زبان فارسی بود. با این حال حکومت مرکزی بدون در نظر گرفتن واقعیت‌های موجود در کشور، عامدانه و آگاهانه به ایجاد تعارض‌های ملی دامن می‌زد؛ با این تصور که این تعارضات از همبستگی مردم علیه حکومت مرکزی جلوگیری می‌کند.

جعفر پیشه‌وری در ۲۱ آذر ۱۳۲۴، در چنین فضایی مردم آذربایجان را متحد کرد و در مقابل یورش ارتش و عوامل حکومتی به حق و حقوق مردم آذربایجان ایستادند. حتی کنترل پادگان نظامی شهر تبریز را به دست گرفتند. مردم داشتند کم‌کم مزه آزادی را می‌چشیدند چرا که قدرت سرکوبگران حکومتی به حداقل رسیده بود. به‌طوری که اسماعیل پور والی که در آن روزگار سردبیر نشریه (روزگار نو) بود، در آن روزها در گزارشی از تبریز به محمود تفضلی سردبیر روزنامه (ایران ما) می‌نویسد:

«محمود جان برای من مشکل است که وضع تبریز را بدان‌گونه که من امروز دیده ام برایت شرح بدهم. خیلی چیزهاست که نمی‌شود گفت و نوشت و باید از موسیقی دان و نقاش و شاعر کمک گرفت. احساساتی که امروز در زیر آسمان صاف تبریز موج می‌زد، قلب‌هایی که از شادی می‌تپید و هیجان‌هایی که مرد و زن را فرا گرفته بود، رنگ تازه‌ای تبریز به خود گرفته بود. من اطمینان دارم که از این میان تبریز عزیز ما، از بین این سرهای پرشور سرهایی برخوانند خواست که این تحول بزرگی را که امروز از آذربایجان گرامی آغاز شده است و فردا در سرحدات هند انجام خواهد گرفت، برای هم‌میهنان ما همیشه زنده نگه دارند.» (۳)

اما هنوز نیروهای شوروی پس از جنگ جهانی دوم، ایران را ترک نکرده بودند، در چنین بحرانی ارتش شاه قادر به کنترل فرقه دموکرات و اعمال حاکمیت دولت مرکزی در آذربایجان نبود.

در این مورد ارتشبد فردوست می‌گوید: «نخست وزیر قوام‌السلطنه معتقد به حل و فصل مسالمت‌آمیز مسئله آذربایجان بود و می‌گفت که خودمختاری چیز مهمی نیست و ما می‌توانیم یک استاندار به آذربایجان بفرستیم و قدرت مرکزی را در آن جا نشان بدهیم. او یک استاندار هم معین کرد که آذربایجانی و متمایل به فرقه بود. قوام به مسکو سفر کرد و در آن جا با مسئولیت خودش قراردادی امضاء نمود که در آن خودمختاری آذربایجان را به رسمیت شناخت و تعهد کرد که

امتیاز نفت شمال را به شوروی بدهد. در مقابل محمدرضا شاه که به آمریکا تمایل بیشتری داشت، در تقابل با نخست وزیر برآمد. (۴)

قوام به این دلیل که نمی‌توانست به ارتش ایران در برابر حمایت شوروی تکیه و اعتماد کند، به مقابله با فرقه دموکرات نمی‌پرداخت. از سویی دیگر، دولت بریتانیا به دنبال این بود که قوام موضعی ضد شوروی اتخاذ کند. سرانجام با فشار شاه، قوام توسط حزب دموکرات ایران که با چند هدف از جمله مقابله با فرقه دموکرات آذربایجان تشکیل شده بود، به مقابله با جدایی‌طلبان پرداخت. (۵)

به این ترتیب، قوام پس از ساخت و باخت نهان و آشکار با دولت‌های شوروی و بریتانیا، وی تصمیم گرفت ۱۶ آذر ۱۳۲۵، نیروهای انتظامی را در آذربایجان هم مستقر کند. قوام منتظر عکس‌العمل شورای امنیت در قبال شوروی بود. با این حال، بعضی از اعضای فرقه دموکرات به مخالفت شوروی با ارتش ایران امیدوار بودند. اما با توجه به توافقی که با شوروی به‌دست آمده بود و خروج نیروهای شوروی از آذربایجان، قرار شد طبق طرح تهیه شده، ارتش ایران به سمت آذربایجان حرکت کند.

سرانجام ارتش در روز ۱۳ آذر ۱۳۲۵ عازم آذربایجان شد. در ۱۹ آذر طبق دستور نخست وزیر نیروهای ارتش از زنجان به طرف میانه، قافلانکوه و تبریز حرکت کردند. (۶)

فرقه دموکرات به دریافت اسلحه از شوروی دل خوش کرده بودند. این در حالی بود که شوروی با به‌دست آوردن وعده امتیاز نفت شمال و عضویت سه وزیر توده‌ای در کابینه قوام دیگر انگیزه‌ای برای حمایت از پیشه‌وری و هوادارانش نداشت. در همین راستا، استالین به معاون کنسول شوروی در تبریز نامه‌ای نوشت که در آن ادامه مقاومت مسلحانه را ضروری و مفید نمی‌دانست.

با نزدیک شدن ارتش به تبریز و سایر شهرهای آذربایجان، فنودال‌ها و آخوندها و طرفداران حکومت مرکزی و ارتش، حملات خود را به نیروهای فرقه دموکرات و مردم تبریز آغاز کردند. در هنگام ورود ارتش به تبریز به پشتیبانی از آن، دست به تظاهرات زدند.

ارتش بی‌رحمانه مردم تبریز را کشتار کرد. ارتشبد حسین فردوست نیز که به هنگام حرکت ارتش به سوی آذربایجان برای رفع نیازهای مالی ارتش ایران از سوی حکومت مرکزی به تبریز سفر کرده بود، در خاطرات خود از اعدام حدود ۲۰۰۰ الی ۳۰۰۰ نفر از طرفداران پیشه‌وری در تبریز و در جلوی خانه‌ها و در کنار خیابان‌ها خبر می‌دهد. (۷) در روز ۲۲ آذر ۱۳۲۵، اعضا و کاردها و فرماندهان فرقه دموکرات زندانی شدند. دولت آمریکا نیز ظاهراً با تلاش دیپلماتیک برای خروج نیروهای شوروی از آذربایجان، نقش پشتیبان را در خروج شوروی از شمال ایران ایفا کرد، وگرنه ارتش ایران نمی‌توانست فرقه دموکرات را شکست بدهد.

جعفر پیشه‌وری در ابتدا خود نماینده اول تبریز در مجلس شورای ملی ایران، از دوستان مصدق و مخالفان تجزیه ایران بود. اما به گفته خود مجلس و دولت هیچ‌گونه توجهی به خواسته‌های مردم آذربایجان نداشتند.

همچنین پیشه‌وری از دوستان میرزا کوچک‌خان جنگلی نیز بود و در دوره‌ای کمیسر داخلی جمهوری گیلان بود. میرزا کوچک‌خان هم حکومت ملی تاسیس کرد، با روس‌ها در ارتباط بود و حتی حکومت خود را در تاریخ ۲۶ خرداد ۱۲۹۹، رسماً جمهوری شوروی سوسیالیستی نامید! اما چه شد که اما چه شد که میرزا کوچک خان قهرمان شد و پیشه‌وری را خائن؟

ابتدا قدرت و حمایت‌های مردمی از جنبش مردمی ۲۱ آذرماه حکومت پهلوی را مجبور به پذیرش خواسته آذربایجان کرد. ایران با امضای قراردادی حقوقی در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۲۵، استقلال داخلی آذربایجان در چهارچوب ایران را

به رسمیت شناخت و این توافق که از بازتاب وسیعی در رسانه‌های بین‌المللی نیز برخوردار شد، حتی مورد پذیرش بسیاری از دولت‌های خارجی همچون بریتانیا، آمریکا و شوروی نیز قرار گرفت. بر طبق مفاد این قرارداد در ۱۵ بند، دولت وقت ایران موظف گردید خواسته‌های حکومت آذربایجان را قبول و در سریع‌ترین زمان ممکن برآورده سازد. دولت ایران حق تدریس و تحصیل به زبان آذربایجانی در تمام مراحل تحصیلی را پذیرفت و قبول کرد که تعیین استاندار و وزیر دارایی با با پیشنهاد انجمن ایالتی آذربایجانی به تصویب دولت برسد و ۷۵ درصد درآمد آذربایجان صرف آبادانی خود این منطقه گردد.

اما تنها چند ماه زمان طول کشید تا حکومت پهلوی نشان دهد در هر زمانی که بتوانند و توان داشته باشند از کوچک‌ترین فرصت‌ها برای سرکوب جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه به‌ویژه مبارزه با جنبش دموکراتیک آذربایجان سوءاستفاده کند. ۲۱ آذر ۱۳۲۵، نمونه بارز یک سرکوبگری سیستماتیک دولتی در ایران است. دولت وقت ایران با وجود امضای قراردادی رسمی و حقوقی و تعهد به این‌که خواسته‌های حکومت محلی آذربایجان را برآورده سازد، به آذربایجان لشکرکشی کرده و ده‌ها هزار از مردم حق‌طلب و آزادی‌خواه این منطقه را کشتار و یا زندانی و آواره کرد. بنا به برخی آمار بیش از ۳۰ هزار نفر از مردم مظلوم و عادی این سرزمین را به شهادت رساند و صدها نفر از بزرگان و مفاخر آذربایجان کشته و زندانی شدند.

از اوایل آذرماه ۱۳۲۵، نیروهای مسلح مرکزی به بهانه تامین انتخابات دوره ۱۵ مجلس وارد زنجان شدند، همراه با آنان افراد مسلح خوانین که در خدمت ذوالفقاری‌ها، افشارها و دیگران بودند برای قتل و غارت جنایات به روستاها و شهرها هجوم آوردند. دولت مرکزی که همواره به سرکوب فرقه دمکرات می‌اندیشید، زمینه را برای حمله به تبریز فراهم می‌کرد. سلام‌اله جاوید که استاندار آذربایجان بود به حدی به حکومت و قول و قرارهای آن خوش‌باور بود که فکر می‌کرد واقعا قوای حکومت مرکزی برای تامین امنیت به آذربایجان می‌آیند اما وی با مشاهده جنایات آنان در زنجان تلگرافی به شاه فرستاد و خواستار آن شد که امنیت در آذربایجان برقرار است و شما به‌جای نیروهای مسلح افرادی را به‌عنوان بازرس اعزام دارید که آن‌هم بی‌جواب ماند.

حکومت مرکزی برای سرکوب و نابودی نهضت آذربایجان دو لشکر مسلح به سلاح‌های سنگین از دو محور به‌سوی آذربایجان فرستاد، یک لشکر به فرماندهی سرتیپ «میرهاشمی» از محور میانه به تبریز و دیگری به فرماندهی سرهنگ «ضرابی» از محور میانه و مراغه که در تبریز به‌هم پیوندند.

سقوط ناگهانی و تصمیم غیرمنتظره مبنی بر عدم مقاومت، باعث گردید که بسیاری از کادرهای حزبی و فداییان بی‌خبر در جبهه‌ها، به موقع نتوانند فرار کنند. نزدیک به ۱۵ هزار نفر از سربازان و فداییان همچنان بلا تکلیف بودند. آمار دقیقی از تعداد کشته‌شدگان وجود ندارد تعداد روستائیانی که در روستاها کشته شدند همچنین، افرادی که در سرمای جان‌سوز آذربایجان، در فرار از دست نیروهای دولتی در برف و بوران گیر کرده و یخ زدند در هیچ منبعی نام و حتی تعداد افراد تلف شده وجود ندارد. منابع مختلف، تعداد کشته‌شدگان را با اختلاف بین دو هزار الی ۲۵ هزار نفر ذکر کرده‌اند... میرقاسم چشم‌آذر، تعداد کشته‌شدگان را ۲۵ هزار نفر ذکر می‌کند و ابوالحسن تفریشیان آن را ۲۰ هزار نفر ۸ خلیل ملکی ۱۵ هزار نفر (خاطرات سیاسی، ص ۳۷۶) ذکر کرده‌اند. بعضی از منابع ترکی، افزون بر ۱۰ هزار نفر قید کرده‌اند. ۹.

بعضی از منابع نیمه‌رسمی، تعداد تلفات را هشت هزار نفر نوشته‌اند. (خواندنی‌ها، شماره ۳۶، مورخه ۳ دی ماه ۱۳۲۵) بهروز حق‌به‌نقل از ماریا مارچاکی تعداد فدائیان کشته شده را ۲۵ هزار نفر ذکر می‌کند. (بهروز حق، لحظاتی از زندگی صفر قهرمانیان، آلمان، کلن، ۱۳۷۲، ص ۱۱۵) ریچارد کاتم، تعداد کشته‌شدگان قبل از ورود ارتش به تبریز را

۵۰۰ نفر ذکر کرده. (ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه فرشته سالک. تهران: نشر گفتار، ۱۳۷۱، ص ۱۹۷) اما همان‌طور که در بالا اشاره شد حسین فردوست که از نزدیک شاهد کشتار بوده تعداد آن را ۲۰۰۰ الی ۳۰۰۰ نفر نوشته است: «با کامیون به شهر رفتیم تمام مسیر و سطح خیابان‌ها مملو از جمیعت بود و همه یک سلاح (تفنگ) داشتند و به نفع ارتش تظاهرات می‌کردند و دائماً تیر هوایی خالی می‌کردند و باز هم به دنبال طرفداران پیشه‌وری بودند و آن‌ها را از خانه‌هایشان بیرون آورده و خود آن‌ها اعدام‌شان می‌کردند، در کنار خیابان‌ها جسد اعدام شده‌ها زیاد دیده می‌شد و حدود ۲۰۰۰ الی ۳۰۰۰ نفر را اعدام کرده بودند. ۱۰

وقتی سرهنگ باتمانقلیچ استاندار آذربایجان شد اعلام کرد که تمام کسانی که عضو حزب پیشه‌وری بودند نابود خواهند شد در نتیجه در مدت کوتاهی ۷۶۰ نفر به دار آویخته شده و هزاران نفر در شهرها و روستاها بدست ژاندارم‌ها بدون کوچکترین محاکمه‌ای کشته شدند.

ژنرال کبیری در حالی که بیش از ۸۰ سال داشت مرگ را با آغوش باز پذیرفت. احمدی رییس کمیته منطقه‌ای خوی قبل از مرگش گفت پدرم در اردوی ستارخان در مبارزه با استبداد کشته شد و من نیز مانند او در مبارزه با شما جلادان کشته می‌شوم. در ارومیه به آزاد وطن گفتند اگر از مبارزه صرف‌نظر کند بخشیده خواهد شد اما او مرگ را به تسلیم ترجیح داد در برخی منابع آمده است که در برخی شهرها افراد فرقه را دستگیر کرده به مانند گوسفند در جلو کامیون-های ارتش با شعار «زنده باد ایران- قربانی برای ایران» سر می‌بردند. احمد ساعی از اساتید دانشگاه تهران سال‌ها بعد در خاطرات خود در این‌باره در مصاحبه با ماهنامه «خوی نگار» چنین بیان می‌گوید:

«... چند روز بعد، مدیر مدرسه بعد از نطق آتشینی اعلام کرد که برای پیشواز ارتش آماده باشید... روز پیشواز از ارتش هنگام عبور از جلوی منزل آقای فتحی با دیدن جنازه‌ها میخکوب شدم. شمردم، ۱۹ نفر بودند. در محل معروف به «طیاره منیدانی» ایستادیم و انتظار طول کشید خسته و نگران مادرم بودم، آیا می‌توانم تنها به خانه برگردم؟ بالاخره کامیون‌های ارتش دیده شد اولین ماشین که ایستاد، افسری پیاده شد تا آن لحظه متوجه نبودم که ۳ نفر با دست‌های بسته بین جمعیت هستند هر ۳ نفر را دست و پا بسته زمین خواباندند و سر بردند. خونشان روی لباس‌هایم پاشید. به شدت بر خودم لرزیدم و هنوز هم آن لرزش را در وجودم احساس می‌کنم...» ۱۱

پس از سقوط فرقه، علی منصور، استاندار آذربایجان گشت و به اتفاق سپهبد شاه‌بختی، چنان دمار از روزگار مردم در آورد که در بین مردم به طعنه «سلطان آذربایجان» لقب یافت به نوشته روزنامه آتش، یک‌سال بعد در سفر شاه به آذربایجان، مردم بیش از صد نامه در شکایت از دست او تقدیم شاه کردند. ۱۲

و عجیب این‌که، روزنامه‌ای چون «آتش» که مخالف فرقه و به دربار نزدیک بود در مقاله‌ای، تحت عنوان «سلطان آذربایجان» چنین نوشت:

«... اوضاع آذربایجان خود شاهد گویای این مدعاست ... امروز دیگر برای مردم روح باقی نمانده مردم افسرده دیگر میل ندارند حتی به صدای رادیو تهران یا تبریز گوش دهند در خیابان همه کس سر خود را بزیر افکنده راه می‌رود هیچ‌کس به عرایض آن‌ها رسیدگی نمی‌کند صدای آن‌ها در هیچ کجا انعکاس نمی‌یابد مردم جرات ندارند با هم حرف بزنند زیرا منصور یک دستگاه جاسوسی تعیین کرده است و اصلاً اگر دو نفر حرف بزنند آن‌ها را به‌عنوان این‌که دموکرات هستند توقیف می‌کنند و بالنتیجه می‌گوید که مردم آذربایجان را یک‌روز دموکرات‌ها غارت می‌کنند یک‌روز هم عمال دولت خودمان ... مسئله عفو عمومی هم به‌جایی نرسیده و توجهی به آن نمی‌شود و مامورین شب‌ها به عنوان تفتیش سرزده وارد خانه مردم شده و غرض‌شان از این اعمال گرفتن رشوه یا طمع در ناموس مردم است. زنان و دختران مهاجر نیز اغلب به چنگ همین مامورین بی‌رحم افتاده ... مهم‌تر از همه این‌ست که رییس تلگراف‌خانه نیز ...

بعد از ظهر کلیه مفاد تلگرافات مردم را به منصور اطلاع می‌دهد تا در صورتی که وی صلاح بداند مخابره کنند و با این وصف نامه مردم آذربایجان به‌گوش مرکز نمی‌رسد ... خدا می‌داند که مردم تا چه اندازه تحت شکنجه و فشار هستند و چون عرایض‌شان به مرکز نمی‌رسد و منصور هم اعتنایی به دولت نمی‌کند به طعنه او را (سلطان آذربایجان) نام نهاده‌اند مردم برای این‌که از شر او در امان باشند از هرگونه اظهار نظری استنکاف می‌ورزند ...» ۱۳

در حالی که بعضی از ناظران بی‌طرف خارجی مانند ویلیام داگلاس، قاضی آمریکایی که خود شاهد فجایع ارتش در آذربایجان بودند رفتار سربازان اشغال‌گر روس را بسیار برازنده‌تر از اعمال وحشیانه سربازان نجات‌بخش ارتش شاهنشاهی ذکر کرده‌اند. ۱۴

پس از شکست فرقه، کلیه دفاتر فرقه در تبریز و شهرهای مجاور به آتش کشیده شد و تمام تابلوهای مغازه‌ها و اسامی محلات و خیابان‌هایی که دارای اسامی ترکی بود کشته شدند و در مراسم «کتاب سوزان» نیز، کلیه کتاب‌هایی که به زبان ترکی نوشته شده بودند به آتش سپرده شدند. ۱۵

مجسمه ستارخان که در زمان تسلط فرقه، در جای مجسمه رضاخان در پهلوی در باغ گلستان نصب شده بود به‌وسیله مخالفان تخریب شد و در تهران نیز سنگ قبر او را کنده و دور انداختند. ۱۶

این گور، تاریخی، پر فراز و نشیب‌تر از زندگی صاحب‌اش داشته است! پس از سرنگونی فرقه دموکرات، دوره فعالیت شورای متحده آذربایجان نیز پایان یافت و تا سه دهه پس از آن، هیچ‌کس حق نداشت سخن از اتحادیه کارگری بر زبان آورد. استدلال رسمی این بود که دولت ماموران خود را جایگزین رهبران خائن کارگران می‌کند تا به نیازهای کارگران رسیدگی کنند... ۱۷



یکی از اقدامات وحشیانه دولت و ارتش شاهنشاهی، علاوه بر کشتارهای روز هولناک ۲۱ آذر، به آتش کشیده شدن صدها هزار جلد کتاب در رشته‌های مختلف به زبان ترکی آذربایجانی در شهرهای گوناگون آذربایجان و به‌ویژه تبریز است. نمونه این کتاب‌سوزان حکومت پهلوی در آذربایجان، شاید در دوران حاکمیت هیتلر در آلمان قابل مقایسه باشد. در روز ۲۶ آذرماه، طی مراسمی رسمی و با حضور مقامات حکومتی ایران در چندین میدان و خصوصاً میدان دانشسرای تبریز انجام گردید. دانش‌آموزان در آن روز موظف شدند جهت کسب اجازه برای ادامه تحصیل، کتاب‌هایی را که به زبان مادری‌شان نوشته شده است در آتش بیاندازند. جانین حکومتی، حتی دانشگاه تبریز را ویران کردند.

داود امینی روزنامه‌نگاری بود که در دهه ۱۳۲۰ در مجلات تهران فعالیت می‌کرد. ادیب امینی؛ برادر داود سروان ارتش ایران بود که در آذر ۱۳۲۴ توسط دموکرات‌های آذربایجان هنگام اشغال پادگان مشکین توسط دموکرات‌ها کشته شده بود. داود نیز از مخالفان سرسخت فرقه دموکرات بود که هنگام حمله ارتش ایران به آذربایجان، پانزده روز آن‌ها را همراهی کرده و مشاهدات خود را به‌صورت گزارشی نوشته و با عنوان «ارمغان سفر آذربایجان» در مجله «تهران مصور» چاپ کرد. جملات زیر از همان گزارش‌های امینی گرفته شده است:

از روز ۲۱ آذر تا ۲۶ آذر که ستون نظامی وارد اردبیل شد، اداره شهربانی اردبیل به غارت منازل وابستگان فرقه دموکرات پرداخت. آن‌ها اسماعیل خیاط مشهور به ساری اسماعیل را که برای افسران شوروی (منظور امینی افسران حزب توده و فرقه دموکرات است) لباس دوخته بود و هیچ سمت و شغلی در فرقه دموکرات نداشت، دستگیر کرده و سه روز زندانی کردند و صبح روز ۲۴ آذر او را اعدام کرده و جنازه‌اش را به خیابان انداختند.

شب سوم دی که ارتش هنوز در اردبیل استقرار داشت، قهرمان یامچی؛ سرپرست شهربانی اردبیل با اعلام حکومت نظامی شش نفر از اهالی نیر را بدون محاکمه و صدور رای قانونی تیرباران کرد. سرپرست شهربانی به خاطر این اقدامات به تهران خواسته شد و به اخذ مدال و نشان افتخار نایل شد.

عصر روز چهارده دی، افسری با عده‌ای سرباز که از طرف سرتیپ بایندر مامور قریه «ثمرین» در سه فرسخی اردبیل شده بودند چهل نفر از اهالی این قریه را دستگیر و به شهر می‌آوردند. آن‌ها هفده نفر از این عده را برخلاف تمام قوانین جاری مملکت به قتل رسانده و نعش آن‌ها را به خیابان می‌اندازند. پس از آن مسئولین امر سروان افشار؛ فرمانده گردان ژاندارمری اردبیل و امیراصلاح عیسی‌لو را به ثمرین اعزام می‌دارند که برای مقتولین، پرونده جنایی و شرارت درست کنند و قضیه را این‌طور وانمود کنند که این هفده نفر، خیال داشتند از دست سربازان فرار کنند و سربازان آن‌ها را با تیر زده و کشته‌اند و...»

سرنوشت جنازه ساری اسماعیل که توسط شهربانی اعدام و جنازه‌اش در خیابان رها شد؛ جعفر مهدی‌نیا؛ محقق تاریخ معاصر ایران در این مورد می‌نویسد: «ساری اسماعیل در محله ما (باغمیشه) سکونت داشت. پس از کشتن او جنازه‌اش را به خیابان انداختند، یکی از وطن‌دوستان و شاهپرستان، چون می‌دانست روکش دندان‌های او از طلاست، با تیر فک مقتول را خورد کرد و روکش دندان‌های او را از دهنش خارج ساخت. من شاهد قتل ۴۶ نفر از افراد بی‌گناهی بودم که به‌نام همکاری با دموکرات‌ها، به قتل رسیده و خانه‌هایشان غارت شد. در حالی‌که در طول مدت یک‌سال حکومت پیشه‌وری، دموکرات‌ها فقط سه نفر را به جرم دزدی مسلحانه در اردبیل اعدام کردند.

با آمدن ارتش شاهنشاهی، تفنگداران خوانین و برخی از فرصت‌طلبان که برای مدتی پنهان شده بودند آشکار شدند. جنگ، جنایت، دزدی و تجاوز به شکل بی‌رحمانه‌ای ادامه یافت، در همان روزهای نخست نفرات زیادی تیرباران، حلق‌آویز و یا مثله شدند، افرادی مانند آیت‌اله العظمی سیدیونس اردبیلی و حاج میرزا حبیب و برخی دیگر فتوای ارتداد نفرات فرقه را صادر کردند. حکومت مرکزی مخالفتی با آنان نکرد تا انتقام سختی از جنبش مردم آذربایجان و فعالین آن بگیرد، بیش‌تر از ارتش و دادگاه‌های صحرائی آن، خوانین در روستاها جنایت آفریدند، گاهی گوش و دماغ روستائیان را بریده و لخت و عریان از روستا بیرون می‌کردند، جرم آنان تنها حمایت و یا طرفداری از عملکردها و سیاست‌های فرقه بود.

در روز ۲۲ آذرماه سرتیپ هاشمی که فرماندهی نیروهای اعزامی از تهران را به‌عهده داشت با اعلام حکومت نظامی موافقتنامه دولت قوام را با حکومت ملی آذربایجان ملغی اعلام کرد.

با حمله به آذربایجان و سرکوب جنبش ۲۱ آذر، هزاران نفر کشته، مخفی، فراری و یا مجبور به ترک زادگاه خود شدند. با حمله به آذربایجان بار دیگر اربابان سر رسیدند و خواستار سهم خود از سال گذشته شدند، روستائیان که قادر به پرداخت آن نبودند شکنجه می‌شدند و با استفاده از فرصتی که به‌دست می‌آوردند، به کوه‌ها و بیابان‌ها پناه می‌بردند، برخی هم برای سیر کردن شکم خود به شهرهای نزدیک می‌رفتند و در آنجا هم مامورین نظامی آنان را دستگیر و به کمپ‌های مختلف در مناطق جنوب از جمله به بدرآباد لرستان اعزام می‌کردند.

رحیم ذهاب خبرنگار روزنامه «ظفر» در یادداشت‌های خود از آذربایجان می‌نویسد: رنگ‌ها زرد، پاهای سست، افکار منقلب، همه در بهت عضیمی گرفتارند... گویا شهر در محاصره دشمن است، وجود حکومت نظامی و کثرت مامورین آگاهی منظره غریبی به شهر داده است.

ویلیام داگلاس حقوق‌دان و علاقه‌مند به جهانگردی و مردم‌شناسی هم که در آن سال‌ها از منطقه دیدن می‌کند مشاهدات خود را در بخشی از کتاب خود به‌نام «سرزمین‌های شگفت‌انگیز با مردمانی مهربان» این‌گونه توصیف می‌کند: «آذربایجان با آب و هوای مناسب برای کشاورزی، تاریخ کهنی دارد، دین زرتشت ۶ سده پیش از میلاد مسیح از آن‌جا برخاسته و آموزه‌های آن مبارزه پیگیر بین خیر و شر بوده است، آذربایجان سرزمین جنبش‌ها و نوعی شیپور بیدارباش برای همگان بوده است... مردم آذربایجان سخت‌کوش، جدی و شجاع هستند و دوستی‌پایداری دارند... آذربایجانی‌ها تمایلی به کمونیسم ندارند ولی نسبت به روس‌ها احساس دوستی و همسایگی می‌کنند... من با توجه به نوشته روزنامه‌های منتشره فکر می‌کردم پیشه‌وری انسان بی‌کفایتی بوده ولی بعد از مطالعات و گفت‌وگو با مردم دریافتم که انسانی موشکاف و با برنامه بوده و هنوز هم مورد پشتیبانی مردم است، برخی فکر می‌کردند که پیشه‌وری مدل شوروی را در نظر داشته ولی به‌نظر می‌رسد که خواهان نوعی رفهرم و پیشرفت اجتماعی بوده است، روستائیان از وی پشتیبانی می‌کردند... ارتش با نعره و فریاد وارد آذربایجان شده، غارت و بی‌رحمی کرده، زخم‌های وحشتناکی به‌جا گذاشته است، در پی یورش ارتش و برف سنگین راه‌ها بسته، احشام و چهارپایان تلف شدند، در روستایی به‌نام «نوایی» در نزدیکی خوی برای مدتی اقامت کردم و متوجه شدم که ۵۰ نفر از ۳۰۰ سکنه روستا از سرما و گرسنگی جان باختند، خیلی‌ها توانایی حرف‌زدن از فرط گرسنگی را نداشتند مالکان بزرگ احتکار می‌کنند تا محصولات خود را گران‌تر بفروشند... در تبریز شاهد مردمانی از مناطق مختلف آذربایجان بودم که لاغر اندام، تکیده قامت، خسته و ژنده‌پوش بودند فکر می‌کنم اگر روزی در آذربایجان انتخابات آزاد باشد، پیشه‌وری با ۹۰ درصد آرای مردم به قدرت می‌رسد.» (بخشی از کتاب ویلیام داگلاس حقوق‌دان آمریکایی)

حکومت مرکزی بعد از این همه ظلم و ستم و کشتار در ظاهر به فکر دل‌جویی از مردم آذربایجان افتاد و در تاریخ ۱۵ تیرماه ۱۳۲۷ لایحه‌ای برای عفو عمومی به مجلس برد و به تصویب رساند که هرگز اجرایی نشد. تقی‌زاده در نامه‌ای به هژیر نخست وزیر وقت نوشت که تعدادی در کمپ‌های دور افتاده دست به‌خودکشی می‌زنند، حالا که این قانون به تصویب رسیده اجازه داده شود این‌ها به زادگاه خود برگردند ولی ترتیب اثری به این نامه‌ها و درخواست‌ها داده نشد و مردم آذربایجان که به این کمپ‌ها فرستاده شده بودند، در همان جاها ماندند و تعداد زیادی جان باختند.

هنوز داستان بی‌پایان فرقه به پایان نرسیده، قانون ضبط اموال متجاسرین آذربایجان و کردستان و تصویب مطالبات و خسارت اشخاص مطرح شد و در تاریخ ۳۰ فروردین ۱۳۳۹ به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

بر اساس این قانون کلیه وجوه نقدی و اموال منقول و غیر منقول متجاسرین آذربایجان و کردستان و احزاب غیرقانونی دمکرات آذربایجان و کومله کردستان که در تصرف دولت است به ملکیت دولت شناخته می‌شود و به دولت اجازه داده می‌شود مطالبات و خسارت مورد ادعای دولت و اشخاص و موسسات غیر دولتی را از متجاسرین که تا آخر اسفند ۳۳ کتبا به وزارت دارایی اعلام شده به‌وسیله کمیونی مرکب از دادستان استان و پیشکار دارایی مورد رسیدگی قرار داده و مبلغ مورد تصدیق را به هیئت وزیران گزارش دهد که پس از تصویب با اخذ سند ترک دعوی به ذی‌حق پرداخت شود.

با اجرای این قانون مالکان و زمین‌داران بزرگ به‌نام خسارت، از اموال مصادره شده افراد فرقه که کشته و یا مجبور به ترک زادگاه خود شده بودند سهم دریافت کردند.

در واقع با سرکوب فرقه دمکرات آذربایجان ضربه سنگین و سهمگینی به روند توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همچنین دمکراسی در سراسر ایران وارد شد، بار دیگر استبداد با تقویت و سازماندهی خود، قدرت مرکزی و نظامی‌اش را افزایش داد، احزاب سیاسی و مترقی را یکی بعد از دیگری نابود کرد و زمینه کودتا را برای پیش‌برد استبداد در سال ۱۳۳۲ فراهم آورد، این استبداد تا انقلاب ۱۳۵۷ و سرنگونی حکومت پهلوی، ادامه یافت و از دل این انقلاب هیولایی بیرون جهید که در دوران حکومت پهلوی پورش یافته بود هیولایی به‌نام «روحانیت»، بنابراین سرکوب جنبش دمکرات آذربایجان و کردستان، تنها سرکوب جنبش‌های محلی نبود، بلکه زمینه‌ساز یک استبداد طولانی و پایدار در جامعه ایران بود که تا به امروز، همچنان ادامه دارد.

سیدجعفر جوادزاده مشهور به سیدجعفر پیشه‌وری (۱۳۲۶-۱۲۷۲) سیاست‌مدار، روزنامه‌نگار برجسته و انقلابی کمونیست ایرانی بود.

وی نخست‌وزیر حکومت خودمختار آذربایجان و موسس فرقه دموکرات آذربایجان بود. پیشه‌وری مدتی کمیسر امور داخله جمهوری شورایی گیلان بود. وی از بنیان‌گذاران و عضو کمیته مرکزی حزب عدالت در باکو، از موسسان حزب کمونیست ایران در نخستین کنگره آن و دبیر مسئول تشکیلات این حزب در تهران بود. پیشه‌وری در باکو سردبیر روزنامه دوزبانه ترکی آذربایجانی - فارسی «حریت» بود، و گرداننده اصلی روزنامه حقیقت بود که در ۱۹۲۲-۱۹۲۱ در تهران منتشر می‌شد. بعدها او روزنامه آژیر را در تهران منتشر کرد.

وی در سال ۱۲۷۲ خورشیدی در روستای زاویه سادات خلخال زاده شد و در ده یا دوازده سالگی و پس از اندکی تحصیلات ابتدایی، به همراه خانواده‌اش که در یک آشوب دارایی‌شان را از دست داده بودند، به قفقاز رفت. در آن زمان باکو به‌عنوان یک مرکز جدید صنعتی هزاران جویای کار را به‌خود می‌پذیرفت. وی در باکو در دانشگاه کمونیستی زحمت‌کشان شرق تحصیل کرد، و در آن‌جا ضمناً در مدارس اتحاد ایرانیان و بلدییه به شغل معلمی پرداخت.

پس از انقلاب روسیه، به‌مرام کمونیستی علاقه‌مند شد و فعالیت مطبوعاتی خود را با مقاله‌نویسی در نشریه «آچیق سوز» (حرف بی‌پرده)، ارگان حزب مساوات آغاز کرد و سپس با روزنامه آذربایجان، جزء لاینفک ایران، ارگان حزب دموکرات ایران شعبه باکو همکاری کرد. در پی حوادث اسفند ۱۲۹۶ و افزایش فعالیت‌های سوسیالیستی بین کارگران باکو به حزب عدالت پیوست و در نشریاتی چون حریت، ارگان حزب عدالت، و دیگر نشریات چپ باکو به فعالیت روزنامه‌نگاری ادامه داد. پیشه‌وری در اواسط سال ۱۲۹۸ در خلال کنفرانس عمومی حزب عدالت به عضویت کمیته مرکزی آن درآمد. پس از سلطه بلشویک‌ها بر جمهوری آذربایجان و اشغال انزلی توسط شوروی در اواخر اردیبهشت ۱۲۹۹، وی در گیلان به همراه دیگر اعضای حزب عدالت فعالیت سیاسی گسترده‌ای را شروع کردند. در اوایل تیر آن سال حزب عدالت طی یک کنگره به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد و پیشه‌وری عضو کمیته مرکزی آن شد. او پس از یک کودتا، وزیر امور خارجه جمهوری گیلان شد. وی در کنگره خلق‌های خاور در باکو به‌عنوان نماینده ایران حضور داشت. او با شکست نهضت جنگل ایران را ترک کرد. او در باکو روزنامه آکینجی (زارع) را چاپ می‌کرد. با تفاهم ایران و شوروی و وجود امکان برای فعالیت‌های علنی، او به هیئت تحریریه روزنامه حقیقت، ارگان اتحادیه عمومی کارگران ایران پیوست. وی در نوشتن مقالات این نشریه چپ که در آن زمان از مهمترین نشریات سیاسی بود نقشی مهم داشت. این نشریه در تیر ۱۳۰۱ توقیف شد و پیشه‌وری به علت فشارهای شدید دولت به باکو رفت. وی در آن‌جا معلمی کرد ولی به گفته خود، به‌دلیل تمایل همسرش و وضعیت ایرانیان باکو و در پی تشکیل دومین کنگره حزب کمونیست ایران برای سازمان‌دهی مجدد فعالیت صنفی و سیاسی به ایران برگشت و دبیر کمیته مرکزی و مسئول تشکیلات حزب کمونیست ایران در تهران شد. وی پس از مدتی اقامت در بابل احتمالاً در زمستان

۱۳۰۶، وارد تهران شد و تا اوایل سال ۱۳۰۸ مدیریت کتابفروشی کتابخانه فروردین را داشت. در اواخر تابستان آن سال معلم مدرسه شوروی شد. در سال ۱۳۰۹ به همراه دیگر اعضای شبکه کمونیستی دستگیر شد. در اواخر ۱۳۱۸ محاکمه و به جرم «قبول فرقه اشتراکی و تبلیغ آن» به «ده سال حبس مجرد و سال حبس تادیبی» محکوم شد. اندکی قبل از شهریور ۱۳۲۰ پس از ده سال محکومیت در ۱۳۱۹ به کاشان تبعید شد ولی در پی سقوط رضاشاه دوباره وارد عرصه سیاسی شد.

پیشموری در انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای اسلامی، به عنوان نماینده اول تبریز انتخاب شد ولی در ۲۳ تیرماه ۱۳۲۳ اعتبارنامه وی با وجود حمایت دکتر مصدق از وی به علت مخالفت نمایندگان محافظه کار به رهبری سیدضیاءالدین طباطبائی و حمایت بعضی از نمایندگان حزب توده از آن‌ها تصویب نشد. این اتفاق تکان دهنده و تلخ، روزهای تاریک گذشته را در ذهنش تداعی می کرد. بسیاری از پژوهشگران این اقدام نمایندگان مجلس را یکی از مهمترین عوامل تقویت انگیزه پیشموری برای تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان دانسته اند؛ به طوری که نقل شده هنگام رد اعتبار نامه پیشموری، او با صراحت گفته است: «من به این سادگی ها دست بردار نیستم و خیلی زود حساب این مرتجعین مارکدار را خواهم رسید»؛ «من از پنجره بیرون رفتم ولی از در وارد خواهم شد.

پیشموری در پی فروپاشی فرقه دمکرات آذربایجان، به آذربایجان شوروی گریخته بود سرانجام در ۲۰ تیر ۱۳۲۶ پس از یک حادثه رانندگی در بیمارستان درگذشت. محمد بی‌ریا وزیر فرهنگ دولت پیشموری، در تاریخ سوم آوریل ۱۹۵۴ نامه‌ای را در هشت صفحه به نخست وزیر وقت شوروی «مالنکوف» در رابطه با ۲۱ آذر و حکومت خودمختار آذربایجان و مرگ پیشموری (دال بر قتل عمدی پیشموری) نوشته است.

در مورد مرگ جعفر پیشموری اظهارات ضد و نقیض زیادی وجود دارد برخی منابع، تصادف ماشین پیشموری را عمدی ذکر کرده و معتقد هستند که پیشموری به دست مقامات روسی در پاکسازی های استالین، کشته شد اما برخی آن را رد می کنند.

علی توده و میرقاسم چشم آذر از پناهندگان به خاک شوروی، در مورد زندگی ساده پیشموری بعد از ورود به خاک شوروی چنین نوشته اند:

«پیشموری پس از ترک ایران در باکو سکونت داشت، ساده می پوشید و ساده می زیست وقتی در خیابان های شهر راه می رفت چیزی او را با دیگران مشخص نمی کرد، دو اتومبیل نمره خارجی در اختیار او بود یکی را حکومت برایش خریده بود و دومی را فداییان فرقه به او هدیه کرده بودند، وقتی سوار اتومبیل می شد در گوشه ای خود را مخفی می کرد که جلب توجه نکند. برایش در کانون نویسندگان اتاقی داده بودند می آمد آنجا خلوت می کرد گویا خاطرات سیاسی سال ها ۱۹۴۵-۱۹۴۱ خودش را می نوشت.

برخی منابع معتقدند که در پشت تصادف توطئه ای برای کشتن پیشموری وجود داشته اما آن را نه به باقروف بلکه به سران مسکو نسبت می دهند:

«در شب گرمای تابستان پیشموری در گنجه میهمان نظر حیدروف رییس کشفیات نفت... بود غلام یحیی و نوری قلی اف نیز حضور داشت شب از نیمه گذشته بود یک مرتبه قلی اف پیشنهاد کرد که بهتر است از همین ساعت از اینجا به طرف شکی حرکت کنیم تا صبحانه را در آنجا بخوریم همگی با این پیشنهاد موافقت کردند. همگی سوار اتومبیل «هاسون» غلام یحیی شدند و در سکوت شب به طرف شکی به راه افتادند راننده ماشین نیز کارنیک ملیخیان بود. پدر او رهبر دانشکسوتیون در ایران و مادرش نیز از کارکنان سفارت انگلیس در ایران بود و به نام او از سوی سازمان امنیت جمهوری آذربایجان کارت شخصی صادر شده بود. بعد از تصادف، از جیب او ده هزار منات و یک تپانچه

«والتر» پیدا شده بود. او گفته بود که در حین رانندگی خواب بوده اما از او هرگز سؤال نشد که در حالی که پشت فرمان در خواب بوده و از شدت تصادف فرمان اتومبیل دو تکه شده بوده ولی چرا به او هیچ آسیبی نرسیده اما در کنارش پیشه‌وری ستون فقراتش شکسته، پایش شکسته و سرش ضربه خورده.

همین منبع در ادامه می‌نویسد: «پیشه‌وری هنوز به هوش بود خواهش کرد از باکو برادرش را که جراح بود آورده شود اما مانع شدند و خواست پدرش را بربالین او بیاورند او را نیز باخبر نکردند اما تنها یک روز بعد یعنی در ۱۲ ژوئیه هواپیمایی جراحانی از باکو به همراه پرستار آورده می‌شود که در این زمان پیشه‌وری فوت کرده بوده. نویسنده کتاب «زندگی و محیط پیشه‌وری» نیز معتقد است که پیشه‌وری به دست مقامات روسی کشته شد و باقروف نیز در مرگ پیشه‌وری دست داشته است می‌نویسد: «... اگرچه در محاکمه‌اش، او قتل پیشه‌وری را به گردن نگرفته و کوشیده آن را دستور مسکو قلمداد کند اما بدون شک در اجرای دستور مسکو او دست داشته است.

علی توده شاعر و از دوستان پیشه‌وری نیز ضمن برشمردن اختلافات پیشه‌وری و باقروف، باقروف را قاتل پیشه‌وری ذکر می‌کند.

درباره مرگ پیشه‌وری، پرفسور شوکت تقیاف معتقد است که پیشه‌وری را پس از تصادف در بیمارستان با آمپول کشته‌اند. جهانشاهلو نیز که در آن زمان نزدیک‌ترین فرد به پیشه‌وری بود معتقد است که مرگ پیشه‌وری عمدی بوده اما در اثر مسمومیت در بیمارستان بوده است... به من خبر دادند که پیشه‌وری در راه (کیروف آباد) در اثر تصادفی در گذشته است. وقتی رفتم و جنازه را دیدم نشانه‌های مسمومیت در آن بود.

به هر حال ارزیابی‌ها در مورد مرگ پیشه‌وری ضد و نقیض است و پرتوی بر زوایای تاریک مرگ او نمی‌افکنند لطیف صمد او غلو به عنوان یکی از شاهدان در محکمه گفت:

«من از سال ۱۹۳۰ الی ۱۹۵۰ در سازمان اطلاعات داخلی شوروی بوده‌ام و از ۱۹۴۴ الی ۱۹۴۹ در یولاخ مدیر شعبه ک.گ.ب بوده‌ام در ژوئن ۱۹۴۷ در ۱۴ کیلومتری یولاخ ماشین پیشه‌وری تصادف کرد به محض این که اطلاع پیدا کردم به شبانه عازم محل حادثه شدم ماشین «هاسون» را که خرد شده بود پیدا کردم ماشین به نرده کنار پل اصابت کرده بود چهار نفر داخل ماشین بودند اما در محل حادثه تنها راننده ماشین گارنیک ملیکیان مانده بود او اسناد مربوط به سرنشینان را در دست گرفته ایستاده بود وقتی او را گشتم از جیبش ۱۰۰۰۰۰ منات و یک کلت «والتر» پیدا شد. کروکی حادثه را کشیدم و به یولاخ برگشتم به بیمارستان رفتم. پیشه‌وری هنوز بهوش بود پایش و یکی از ستون فقراتش شکسته بود و سرش نیز آسیب دیده بود قلی‌اف نیز بهوش بود ژنرال غلام‌یحیی زخم سطحی برداشته بود اما چون صورتش زخمی شده بود نمی‌توانست صحبت کند. من از پیشه‌وری خواستم در مورد تصادف صحبت کند. او به من گفت که در شب میهمان نظر حیدروف رییس اداره کشفیات نفت کیروف‌آباد بوده شام خورده در حال استراحت بودیم که در ساعت ۴ شب قلی‌اف پیشنهاد کرد که به نوخا برویم گفت که نوخا محل تولد او بوده...

در آخر پیشه‌وری چند بار کلمه خیانت را بر زبان آورد و گفت: که من ۱۱ سال در ایران زندان انفرادی را تحمل کردم رضاشاه و قوام‌السلطنه نتوانستند مرا از پای درآورند اکنون با این خیانت، آن‌ها به هدف خویش رسیدند.

من از پیشه‌وری پرسیدم چرا چنین تصور می‌کند. این که ماشین خودت و راننده خودت است... پیشه‌وری جواب داد که «ماشین و راننده هر دو مال غلام‌یحیی است.

پیشه‌وری به من گفت که او هرگز در جلوی ماشین و کنار راننده نمی‌نشیند اما این دفعه او را کنار راننده نشانده بودند.

در خلال صحبت یک مرتبه حال پیشه‌وری خراب شد و کمک خواست من بلافاصله به یملیانوف در باکو زنگ زده او را در جریان گذاشتم. حدود ۵ الی ۶ ساعت بعد هواپیما آمد. کریموف معاون وزیر، سلیماف معاون وزیر بهداشت و درمان، پرفسور ذوالفقار محمداف، سرگرد ساریجالینسکی و پرستاران با همین هواپیما رسیدند.

پرفسور ذوالفقار محمداف شخصا عملیات جراحی پیشه‌وری را به‌عهده گرفت طبق خواسته من دکتر متخصص قاسیم‌خان تالیشینسکی از گنجه و جراح اسریان از قاراباغ رسیده بودند.

راننده ملکین گفت که در شب پشت فرمان به خواب رفته و باعث تصادف شده اما او برای این‌که آسیب نبیند فرمان را با تمام نیرو دو دستی گرفته به‌طوری که فرمان دو تکه شده پس این نشان می‌دهد که او در خواب نبوده و قبل از حادثه آگاه بوده. من چنین احساس می‌کنم که این حادثه تصادفی نبوده بلکه عمدا برای به قتل رساندن پیشه‌وری بوده است من براساس دلایل زیر به این نتیجه رسیده‌ام:

(۱) هیچ ضرورتی نداشت که پیشه‌وری در شب به نوخا برده شود رانند ماشین با سرعت ۹۰ کیلو نیز به هیچ‌وجه واجب نبود.

(۲) او سوار ماشین خود نبوده بلکه با ماشین غلام‌یحیی برده شده راننده نیز راننده خودش نبوده و این‌ها تصادفی نبوده‌اند.

پس از این اتفاق «سرکیسوف روبن میرزیویچ» رییس ک.گ. ب منطقه شامخور به من گفت راننده ملکین، پسر رییس دانشناک ایران بوده و مادرش پلیاک گالا نیز جز کارکنان سفارت بریتانیا بوده است به‌همین دلیل، سرکیسوف روبن میرزیویچ به ملکین مشکوک شده شروع به کار می‌کند. او از ک.گ.ب آذربایجان استعلام کرده جواب می‌گیرد که ملکین به تازگی از ک.گ.ب شعبه الف آذربایجان دارای کارت بوده است.

سرهنگ فرسوف وزیر امنیت دولت نخجوان بعد از تصادف به من گفت که خیلی قبل از تصادف ماشین، او با تلگراف به یملیانوف، وزیر ک.گ.ب جمهوری آذربایجان گزارش داده که که ملکین مامور اطلاعات خارجی است.

اما ک.گ.ب آذربایجان و وزیر آن یملیانوف خیلی قبل از این‌که این اتفاق بیفتد به مسائل توجه نکرده و همچنان ملکین راننده غلام‌یحیی بود و چنان به او اعتماد کرده بودند که حتی پیشه‌وری را برای گردش می‌برده.

اما مسئله مهم این بوده که تمام کسانی که مرتبط با حادثه مرگ پیشه‌وری بودند بعدا مورد آزار و اذیت باقروف و یملیانوف قرار گرفتند سرکیسوف روبن میرزیویچ رییس ک.گ.ب منطقه شامخور از کار در ک.گ.ب کنار گذاشته شد و الان مدیر حمام است. مرا نیز از ارگان‌های ک.گ.ب کنار گذاشتند در حال حاضر مدیر مدرسه اتومبیل هستم.

فرجوف در نخجوان وزیر بود در حد مدیر یک شعبه تقلیل داده شده، برعکس نوری قلی‌اف رییس دبیرخانه بود ولی پس این اتفاق به پست معاون وزیر ارتقاء داده شد...

لطیف صمد او غلو در پایان سخنان خود گفت:

البته باید به حقایق دیگری نیز اشاره کرد این‌که پیشه‌وری پس از زخمی شدن اصرار داشت که پسرش را بر سر بالینش بیاورند و پسر ۲۰ ساله‌اش در کیروف‌آباد بود حداکثر در عرض یک‌ساعت می‌توانست خودش را به پدرش برساند. اما آنان به این خواهش پیشه‌وری توجه نکردند علت آن معلوم بود. آنان می‌ترسیدند که پیشه‌وری عمدی بودن تصادف را به پسرش بگوید... در نهایت من فکر می‌کنم که پیشه‌وری را کشته‌اند اما این که چه کسی او را کشته من دلیلی در دست ندارم.

نوروزاف نیز در کتاب «خاطرات مربوط به ایران» به عمدی بودن حادثه تصادف پیشه‌وری تاکید کرده می‌نویسد:

در آن جاده‌هایی که پیشه‌وری تصادف کرده خوب می‌شناسم کاملاً جاده هموار و بدون پستی و بلندی است و آسفالت شده است. حاشیه جاده نیز سنگ‌چین شده بود. پیشه‌وری به دوستانش و فدایی‌ها زیاد سر می‌زد و به آنان در مبارزه امیدواری می‌داد اما همیشه با ماشین خودش مسافرت می‌کرد. اما این بار با ماشین غلام یحیی سفر می‌کرده ... در سفرها همیشه پیشه‌وری در عقب ماشین می‌نشسته اما این بار برخلاف عادی همیشگی‌اش در کنار راننده نشسته بوده ... در گنجه ساعت ۶ صبح راه افتاده بودند و تصادف نیز یک ساعت بعد از حرکت اتفاق افتاده و می‌گویند راننده را در پشت فرمان خواب برده اما در روزهای تابستان راه افندان در ساعت ۶ صبح چندان هم زود نبوده و کسانی که صبح زود مشغول کار می‌شوند چرت زدن در آن ساعت چندان معمول نیست.

با کشته شدن پیشه‌وری در ۱۱ تیر ۱۳۲۶، اجازه خاکسپاری او در باکو داده نشد از این رو جسد را بدون سر و صدای اضافی در باغچه بیلاقی‌اش در «پوزوناخ» به خاک سپردند. پس از آن حتی اجازه نصب سنگ قبر داده نشد و روی قبر او را گل‌کاری کردند تا محل قبرش مشخص نشود.

بلافاصله پس از شنیدن خبر مرگ پیشه‌وری، ماموران وزارت امنیت دولتی آذربایجان شوروی اتاق کار او را در اتحادیه نویسندگان بازرسی و نوشته‌های او را ضبط کردند. در بین این کاغذها، دست‌نوشته کتاب دو جلدی تاریخ جنبش دمکراتیک آذربایجان ایران دیده می‌شد. البته جلد دوم هنوز کامل نشده بود. در هر دو جلد کتاب، مهر ک.ب.گ. دیده می‌شود. در نامه پنج صفحه‌ای که به وسیله کمیته مرکزی حزب کمونسٹ آذربایجان به مسکو فرستاده شده مصطفی یف به مشکوک بودن کامل حادثه اشاره کرده این تنها اشاره از مقامات عالی حزب است که به مشکوک بودن مرگ پیشه‌وری دلالت دارد. مقام مسئول ک.ب.گ. در آذربایجان شوروی که به تحقیق در مورد مرگ پیشه‌وری پرداخته بود هنگام انجام دادن سفر ماموریتی خود به مسکو به علل نامعلومی کشته شد. ۱۸

نتیجه‌ای که از این نوشته‌های بالا می‌توان گرفت اینست که به‌منظر می‌رسد پیشه‌وری عمداً به قتل رسیده است چرا که در آن سال‌ها موارد متعددی به چشم می‌خورد که در تصادفات ساختگی از سوی حاکمیت سر به نیست شده‌اند.

استالین نه اولین و نه آخرین رهبر دولتی در تاریخ بوده و خواهد بود که برای رسیدن به منافع خود از جنبشی حمایت کرده و پس از منقضی شدن تاریخ مصرفش نیز به‌دست خود آن را قربانی می‌کند چرا که این وقایع تراژیک، تاریخ درازی دارند بنابراین، در این شکی نیست که پیشه‌وری به‌خاطر انتقادات تندش از رهبران روسیه، حتی از شخص استالین از مدت‌ها پیش، روی دست سران کرملین مانده بود و او نیز به مانند شخصیت‌های دیگر آذربایجان و سراسر شوروی، با توطئه‌های مختلفی سر به نیست شدند و کسی از سرنوشت کشته شدن آن‌ها خبر دقیقی ندارد.

به‌علاوه همه این وقایع نشان می‌دهد که برخلاف شاه الهی‌ها، جنبش دموراتیک آذربایجان به رهبری فرقه دموکرات و در راس آن جعفر پیشه‌وری، یک جنبش مستقل و مردمی و دموکراتیک بود که قربانی دسیسه‌های حکومت پهلوی و حکومت شوروی و همچنین حکومت‌های بریتانیا و آمریکا شد.

در پایان می‌توان تاکید کرد که جعفر پیشه‌وری به‌عنوان رهبر فرقه دموکرات و مردم آذربایجان در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ حکومت خود مختار آذربایجان که با نام رسمی حکومت ملی آذربایجان شناخته می‌شد، در تبریز تشکیل داد. فرقه و در راس آن پیشه‌وری از حمایت همه‌جانبه مردم آذربایجان و حتی مناطق دیگر ایران برخوردار بودند. پیشه‌وری چهره محبوبی برای مردم آذربایجان بود.

پس از حدود ۷۵ سال که از هجوم وحشیانه ارتش ارتجاعی شاه به آذربایجان می‌گذرد، اکنون بار دیگر همان ارتش با همکاری سپاه پاسداران و نیروهای نظامی و انتظامی حکومت اسلامی، به جان مردم افتاده‌اند و جامعه ایران بار دیگر

از جمله با شعار «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشد چه رهبر» در معرض انقلاب سوم جامعه ایران قرار دارد. انقلابی که روزهایی نظیر ۲۱ آذر ۱۳۲۵ و آزادی زبان‌های مادری، برابری زن و مرد و جامعه آزاد و برابر و انسانی را گرامی بدارد و اجازه ندهد شاه و شیخ باز هم بر سرنوشت جامعه‌شان تسلط پیدا کنند و جنایت پشت جنایت بیافرینند. ۲۱ آذر ۱۳۲۵، جنایات تاریخی حکومت و ارتش ارتجاعی علیه مردم آذربایجان است که هرگز فراموش نمی‌شود.

اگر حکومت محلی آذربایجان و کردستان توسط ارتش ضدخلقی شاهنشاهی سرکوب نمی‌شدند و همان اهداف انقلاب مشروطیت یعنی انجمن‌های ولایتی و ایالتی در سراسر ایران پیاده می‌شد شاید ما امروز با هیولای آدم‌خواری هم‌چون حکومت اسلامی ایران روبه‌رو نبودیم و ایران یکی از کشورهای پیشرفته منطقه و جهان محسوب می‌شد. در واقع دستاوردهای انقلاب مشروطیت را رضا خان و پسرش بر باد دادند و دستاوردهای انقلاب ۵۷ را نیز خمینی و خامنه‌ای نابود کردند و همواره مصیبت و فلاکت را بر مردم ایران تحمیل کردند.

اکنون آقای امیر طاهری، چرا پس از ۷۵ سال اصرار دارید مردم آذربایجان و چهره محبوب این دیار جعفر پیشه‌وری وابسته به شوروی بودند؛ در حالی که حمله ارتش شاهنشاهی به آذربایجان و سرکوب خونین مردم آذربایجان در ۲۱ آذر، مورد توافق مشترک حکومت وقت ایران و شوروی و دولت‌های آمریکا و بریتانیا بود. توجه کنید که جعفر پیشه‌وری در باکو به دستور استالین کشته شد و الان هم شما می‌خواهید جان‌باختگان آذربایجان و پیشه‌وری را از گور خارج کنید و اگر اسکت و استخوان‌های آن‌ها باقی مانده باشد دار بزنید و اطراف آن به رقص و پایکوبی بپردازید؟! راستی شما خودتان هم‌اکنون در کمیته دولتی آمریکا به‌نام «موسسه جان بولتون» چه کاره‌اید؟ کار این موسسه چیست؟ جان بولتون مشاور امنیت ملی دونالد ترامپ و به جنگ‌طلبی معروف بود. جان رابرت بولتون عضو حزب جمهوری‌خواه آمریکا است و در بازه زمانی ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۶ سفیر آمریکا در ملل متحد بود. جان بولتون به «یک باز جنگ‌طلب» معروف است.

امیر طاهری، سردبیر روزنامه کیهان در زمان شاه، که طرفدار سرسخت دیکتاتوری سلطنتی است، در یک سخنرانی در لندن آرزو می‌کند که کاش چکمه‌های محمدرضا شاه را لیس می‌زد!

امیر طاهری، عشقش به رضا شاه و محمدرضا شاه و امروز رضا پهلوی بی‌پایان است. وی همه نیروهای مخالف حکومت اسلامی، جز سلطنت‌طلبان را، خائن می‌داند و با دروغ‌پردازی‌های بزرگ و جعل واقعیت‌های تاریخی حکومت محمدرضا شاه را خدمت به «میهن» توصیف می‌کند.

طاهری، از جمله کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را نیز، «قیام ملی» قلمداد و نقش سرویس‌های جاسوسی آمریکا و بریتانیا در سرنگونی دولت ملی مصدق را، انکار می‌کند.

روزنامه حکومتی کیهان، که امیر طاهری سردبیری آن را بر عهده داشت، در جریان انقلاب ۱۳۵۷، از جمله این‌که نخستین نشریه رسمی بود که روح‌الله خمینی را در تابستان ۱۳۵۷ «حضرت آیت‌الله العظمی» نامید!

امیر طاهری در جایی گفته است: «سلطنت حساب پس‌انداز مردم است»؟! یا وی در یک سخنرانی در لندن، آرزو کرده که کاش چکمه‌های محمدرضا شاه را لیس می‌زد!

من شخصا ایرادی در پشتیبانی آقای امیر طاهری از سلطنت‌طلبان ندارم به همین دلیل، انتقاد من به ایشان این است که تاریخ را تحریف نکند و در روزهای مصیبت‌بار و فجایع تاریخی مردم که حکومت‌های پهلوی بر سرشان آورده‌اند نمک به زخم‌های مردم زخم‌خورده و ستم‌دیده نپاشد!

آقای طاهری، یادتان نرود یکی از مطالبات مهم مردمان غیر فارس سراسر ایران در حال حاضر، از جمله آزادی و برابری زبان‌های مادری در سراسر ایران است که شما و همفکران‌تان و همچنین حکومت اسلامی، همواره این حق مسلم مردم را «تجزیه‌طلبی» می‌دانید و به‌همین دلیل، خواهان سرکوب آن‌ها هستید؟

آقای امیر طاهری، کسی که خانه‌اش شیشه‌ای است به خانه دیگران «سنگ» پرتاب نمی‌کند! سیاست‌ها و دیدگاه‌های شما و همفکران‌تان در افکار عمومی، کهنه و ورشکست شده است!

کارل مارکس در ابتدای کتاب «هجدهم برومر لویی بناپارت» می‌نویسد: «حوادث در تاریخ دوبار تکرار می‌شود بار اول به‌صورت تراژدی و بار دوم به‌صورت کمدی» و این بار بیانات و مواضع امیر طاهری و همفکرانش به‌صورت کمیک تکرار می‌شود!

شنبه نوزدهم آذر-قوس- ۱۴۰۱ - دهم دسمبر ۲۰۲۲

منابع:

- ۱- مذاکرات مجلس شورای ملی ۲۹ مهر ۱۳۲۶. نشست ۲۵
- ۲- سی و دو سال مقاومت در زندان‌های شاه: خاطرات صفرخان (صفر قهرمانیان). درویشیان، اشرف علی. نشر چشمه ۱۳۷۸. چاپ اول. ص ۴۵-۶۰
- ۳- نشریه سنگر. چاپ تورنتوی کانادا. ۲۱ آذر ۱۳۶۰. شماره ۹۷
- ۴- فردوست، حسین. «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی». موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. انتشارات روزنامه اطلاعات، ۱۳۸۲. جلد اول. ص ۱۵۰
- ۵- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، روابط خارجی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱، ص ۴۷۲
- ۶- روزشمار تاریخ ایران: از مشروطه تا انقلاب اسلامی. عاقلی، باقر. جلد اول. انتشارات نامک. تهران. ۱۳۸۴. ص ۳۹۹
- ۷- همان. ص ۳۹۹
- ۸- قیام افسران خراسانی، ص ۱۰۹
- ۹- آذربایجان دمکرات فرقه‌سی، ج ۲، باکو ۱۹۶۹، ص ۵
- ۱۰- حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۱۵۱ و...
- ۱۱- مجله خوی نگار. مصاحبه با دکتر احمد ساعی، مجله خوی نگار، دوره سوم شماره ۶ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۲- روزنامه آتش، سه‌شنبه ۱۰ فروردین ماه ۱۳۲۷، شماره ۳۹۰
- ۱۳- حسام مصطفوی، «سلطان آذربایجان» روزنامه آتش یکشنبه ۲۳ اسفند ۱۳۲۶، شماره ۳۸۲
- ۱۴- به نقل از: سی سال، از انتشارات فرقه دمکرات آذربایجان به مناسبت سی‌امین سال‌گرد جنبش ۲۱ آذر، ص ۱۵۱
- ۱۵- برادر صمد بهرنگی، روایت زندگی و مرگ او، (تیریز: بهرنگی، ۱۳۷۸)، صص ۶۰ و ۶۱
- ۱۶- سلام‌الله جاوید، ص ۵۰
- ۱۷- جیبیب لاجوردی، اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیاء صدقی، (تهران: نشر نو، ۱۳۶۹)، صص ۲۰۱ و ۲۰۲
- ۱۸- آذربایجان ایران آغاز جنگ سرد. جمیل حسنی، ترجمه منصور صفوتی. تهران: شیرازه، ۱۳۸۷. صص ۵۴۴ الی ۵۴۵.